

پژوهش‌های ایران‌شناسی



# مردمان

(یادبود ششمین سالگرد درگذشت مزدکیان فر)

بغض کہ می کنی  
آسمان بہ احترام تنہالی ات  
تہام قد می ایستد  
و باران می کیرد  
می بینی آسمان ہم بہ آن بزرگی  
طاقت اشک ہایت راندارد  
ما ہم کہ دیگر فہمیدہ ایم  
کہ سراغ باران را  
تنہا بید از چشم ہای تو گرفت  
تو کہ می دانی  
ہمہ ما در ہنوز ہمین تنہالی  
باران کہ بیاید  
راحت تر کریبان کرہ را را می کنیم  
چرا دیگر بغض ہم نہی کنی؟

محمود دلفانی



97896401496350

# مردک نامع

(یادبودششین ساگرودرگذشت مزدک کیان فر)

خوانان  
جمشیدکیان فر، پروین استخری

کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰-

مزدک‌نامه: (یادبود ششمین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر) / خواهان  
جمشید کیان‌فر، پروین استخری. تهران: پروین استخری، ۱۳۹۳.  
پانصد و هجده (۵۱۸): مصور(رنگی).

۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۹۶۳۵-۰

شابک

یادداشت:

Jamshid Kianfar, Parvin Istakhri. Mazdak Nameh con the occasion of the Sixth anniversary of the death of Mazdak Kianfar.

کیان‌فر، مزدک، ۱۳۶۴-۱۳۸۶. - یادنامه‌ها، مقاله‌های فارسی - - قرن ۱۴.  
الف. کیان‌فر، جمشید، ۱۳۳۰- گردآورنده. ب. استخری، پروین، ۱۳۳۳- گردآورنده.  
ج. عنوان دیگر: یادبود ششمین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر.

۸ فا ۴ / ۶۲۰۸

PIR ۴۲۸۷ / م ۴ ۱۳۹۲

## مزدک‌نامه (۶)

(یادبود ششمین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر)

---

خواهان	جمشید کیان‌فر، پروین استخری
چاپ اول	۱۳۹۳
حروفنگاری و صفحه‌آرایی	لیلا اشرفی
لیتوگرافی و چاپ	طیف‌نگار
تیراژ	۱۰۰۰
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۹۶۳۵-۰
ناشر	پروین استخری
قیمت	۳۵,۰۰۰ تومان
مرکز پخش	انتشارات اساطیر - ۸۸۸۲۱۴۷۳
وب سایت	www.mazdaknameh.ir

حق چاپ محفوظ است.

مزدک کیان فر

تولد	۱۳۶۲/۸/۲۱
ورود به مهد کودک نیما	۱۳۶۲/۱۱/۲۱
جشن فارغ التحصیلی از مهد کودک نیما	۱۳۶۸/۶/۳۱
کلاس اول دبستان شهید مطهری	۱۳۶۸/۷/۱
پایان مرحله ابتدائی (دبستان)	۱۳۷۳/۴/۱
کلاس اول راهنمایی (مدرسه میقات)	۱۳۷۳/۷/۱
پایان مرحله راهنمایی	۱۳۷۶/۴/۱
کلاس اول دبیرستان نمونه مردمی ترکیه	۱۳۷۶/۷/۱
پیش دانشگاهی حکیم فارابی	۱۳۷۹/۷/۱
همکاری با کافی نت پیام و سپیده	تابستان ۱۳۸۰
دانشجوی سال اول (رشته مهندسی عمران - عمران)	۱۳۸۰/۷/۱
دانشگاه آزاد - زنجان.	
همکاری با انتشارات قلم آشنا (مدیریت تولید)	مرداد ۱۳۸۱
عضویت در گروه طراحی و چاپ سالنامه جوان	آذر ۱۳۸۱
همکاری با تبلیغات انتخاباتی مجلس و شورای شهر (ستاد مهر)	زمستان ۱۳۸۱
همکاری با مؤسسه فرهنگی - هنری پیشین پژوه و حاصل آن:	اسفند ۱۳۸۱
طراحی متن و جلد: جیرفت کهن ترین تمدن شرق	نوروز ۱۳۸۲
صفحه آرائی و طراحی متن و جلد: راهنمای مرکز پژوهشی	بهار ۱۳۸۲
بررسی های باستان شناسی	
صفحه آرائی و طراحی جلد: زیگورات سیلک	

- بهار ۱۳۸۲      طراحی جلد: ترانه‌های غرjestان
- تابستان ۱۳۸۲      طراحی جلد: نشریه مردم گیاه
- پائیز ۱۳۸۲      راه‌اندازی مؤسسه فرهنگی - هنری دیسناد (ارائه خدمات و مشاوره در امور چاپ و راه‌اندازی سایت و تبلیغات رسانه‌ای):
- طراحی سایت شرکت بازرگانی سُها
- طراحی و مدیریت سایت زمستون
- طراحی وب‌سایت شخصی احسان دلاویز
- طراحی جلد و نظارت بر چاپ کتاب: مجموعه قوانین و مقررات بندری - دریایی ایران (۲ جلد)
- همکاری با انتشارات مهر آریا (در زمینه انفورماتیک)
- تابستان ۱۳۸۳ - بهار ۱۳۸۶      همکاری با شرکت پارسه هنر
- ۱۳۸۶/۴/۱۴      تصادف رانندگی، پا از دایره هستی بیرون نهاد.

## فهرست مطالب

سخن خواهان..... سیزده

سخن اول..... پانزده

### کلیات

درباره نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مارچانا، ونیز / فرید قاسملو..... ۱

متون تاریخی زرتشتیان به فارسی / حمیدرضا دالوند..... ۱۷

### فلسفه

«سهروردی و حکمت اشراق»؛ آذرخش دیریای / دکتر محمدرضا راشد محصل..... ۸۱

ماهیت و احکامش / ترجمه علی اوجبی..... ۹۶

تصوف در سرزمین شام / دکتر غسان حمدان..... ۱۲۴

### دین

اهمیت آیینی یسن هفت‌ها / پروف‌سور الموت هینتزه؛ ترجمه دکتر عباس آذرانداز..... ۱۳۳

بررسی بازتاب حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» در متون عرفانی منشور فارسی / الوند بهاری..... ۱۵۸

### علوم اجتماعی

مثلها و مثلواره‌های فارسی در نامه‌های عین‌القضات همدانی / دکتر سلمان ساکت..... ۱۶۷

آزادی و قانون در اندیشه میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی / دکتر حامد عامری گلستانی..... ۱۸۰

تحلیل محتوایی و تطبیقی روزنامه‌های مشروطه خواه تهران و شهرستان‌ها / دکتر مریم شپیری..... ۱۹۴

نقش اشعار و تصنیف‌های وطنی در مشروطه با نگاهی به آثار عارف / ناهید زندی صادق..... ۲۲۱

### زبان‌شناسی

کلابادی یا گل آبادی؟ / دکتر نصرالله پورجوادی..... ۲۳۷

تأملی در نام و اشتهار ابوالقاسم کرگان / اکبر راشدی‌نیا..... ۲۴۱

گزارش‌های تاریخی و زبان‌شناسی درباره برخی جایواژه‌های کرمان / دکتر محمود جعفری دهقی..... ۲۵۰

نوغان، نوقان؛ پژوهشی درباب پیشینه و ریشه دو واژه فارسی / دکتر محمد حسن ابریشمی..... ۲۶۱

## هنر

شرح دو مجلس از نسخه خاوران‌نامه بریتانیا / هلنا شین دشتگل..... ۲۹۷

نگرشی بر تاریخ طُفرا و طُفراکشی در سرزمین‌های اسلامی / دکتر مهدی افضلی..... ۳۰۶

ریشه دستگاه‌های موسیقایی در ترکستان شرقی / دویا شیونگ؛ ترجمه دکتر محسن جعفری‌مذهب..... ۳۲۲

هنرمندان خاموش؛ یادى از محمد ابراهیم نقاش اصفهانی / مجید غلامی جلیسه..... ۳۳۵

شیوه‌های تراز سطرها در کتاب‌های چاپ سربی نیمه اول قرن ۱۳ق. در ایران /

محمد جوادی‌احمدی‌نیا..... ۳۴۹

مقایسه تطبیقی نقش و نگارهای قالبی دستباف با نقوش تزئینی سفالینه‌های اسلامی

در جنوب و جنوب غرب خراسان رضوی / دکتر محمد ابراهیم زارعی؛ مهدی فلاح مهنه..... ۳۶۴

## جغرافیای تاریخی

ارگان چهارمین شهر بزرگ پارس / دکتر تورج پارسی..... ۳۸۳

جغرافیای تاریخی دویالت‌ساسانی‌ماسبذان‌ومهرجانقذق‌وچگونگی‌فتح‌آنها‌به‌دست‌اعراب‌مسلمان /

دکتر مژگان اسماعیلی؛ حسین علی‌بیگی..... ۳۹۰

کاروانسراهای خرم‌آباد / سید فرید قاسمی..... ۴۰۵

ایالت فارس در قرون نخستین اسلامی / یونس صادقی..... ۴۱۲

انجدان و اسماعیلیه / شهرزاد رضایی‌مقدم..... ۴۲۶

## نقد و بررسی

سفرنامه‌نویسی ایرج افشار / سید علی آل داوود..... ۴۳۹

تاریخ زندیه و قاجاریه در جنه‌ال‌اخبار و نخبه‌ال‌اخبار / امین تریان..... ۴۴۶

## ایران‌شناسی

ایران‌شناسان درگذشته، در ۳۵ سال گذشته / سید محمد حسین مرعشی..... ۴۵۳

پاره‌های خوزستان پژوهی (۳) / جلیل نودری..... ۴۶۲



## سخن خواهان

مدتی این مثنوی تأخیر شد، گر شرح دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، بگذریم از لاف و گزافها و کار نیمه تمام تحویل دادن‌ها، دوباره و سه باره، کار را از نوع شروع کردن و ناگزیر با تأخیر یکساله و در نهایت مجلد نهایی آن پیش روی شما بزرگواران است.

درود و سپاس بی‌کران بر بزرگوران و سروران و عزیزانی که مزدک‌نامه حاصل تراوش فکری و ریخته‌قلم ایشان است و سال گذشته ناگزیر به تحمل خلف وعده‌ ما در نشر مزدک‌نامه به دلیل مشکلات فنی بودند.

این مجلد از مزدک‌نامه به روال سال‌های پیشین تقدیم می‌شود به روان پاک بزرگانی که خادمان فرهنگ و هنر ایران زمین بودند و در فاصله انتشار دو مزدک‌نامه پا از دایره هستی بیرون نهادند - روانشان شاد - به ویژه

بانوان:

فهیمه راستگار

پروانه وثوق

فهیمه رحیمی

پروین دخت یزدانیان(بی‌بی)

آقایان:

سعدی افشار

محمود عبادیان

رضا انزابی‌نژاد

حمید غبرائزاد

فریدون پوررضا

محمد فراهانی

مرتضی ثاقب‌فر

شاپور قریب

بهروز ثروتیان

محمد قهرمان

عزیزالله جوینی

امیر هوشنگ کاووسی

علی کسمایی	جاهد جهانشاهی
محمد گلین	حسن حبیبی
محمدحسن گنجی	عباس حرّی
سید محمود گلابدره‌ای	همایون خرّم
حسن لاهوتی	محمد خواجوی
محمدرضا لاهوتی	فریدون دولتشاهی
پرویز مرزبان	بهمن سرکاراتی
احسان نراقی	حمید سمندریان
فتحعلی واشقانی فراهانی	جلیل شهناز
منوچهر وصال	جمشید صداقت کیش
صادق همایونی	احمد صدرِ حاج سیدجوادی
	باقر عاقلی

## سخن اول

### ذکر مزدک بن جمشید

آرش محمودپور\*

آن مقدم عاشقان، آن معظم ناظران، آن رفیق شفیق و رفیع، آن یار عالم ندید مزدک بن جمشید از معتبران مشایخ زنجان بود و از همدمان قلیان. در شب بیداری مشغول بود و در کلمات عالی مذکور و صاحب تصنیف بود، چونان که چندی آمنه خواندی و چندی در جاجرود بر لب جوی می‌نشستی و هزار رفیق داشت که هر هزار بر هوا می‌پریدند شب پیش از صلاة جمعه، در ابتدا همنشین حمید بود و با شایان صحبت داشته و نوید را دیده بود. در اصل ابهری بود و در شادمانیه نشست.

او را ادبی بی‌پایان بود والدین را و طنّازی غریب و معرفتی عجیب داشت و در محبّت آیتی بود.

و سخن اوست که گفت: عمر انسان بر دو روز است و هر روز آن روز به روز. نقل است از دوستان یکی از قزلباش بود و جعفر بگلو را نواخت قرابت رنجبر آزاده را. و نقل است که مزدک گفت: روزی ترک موتوری بنشسته بودم و راکب واعظی گران بود و گفت:

نیش عقرب نه از بحر کین است      بلکه اقتصاد طبیعتش این است  
در حال دردی به دلم فرو آمد و توبه کردم.

نقل است شش سال در مکتب بهرام صرف کردی بی‌هیچ چشمداشت و سه ماه به التزام یکی از یاران در آنجا معتکف شدی و آنکه که بهرام (مدظله العالی) رحلت کرد؛ در صحبت مشایخ گاندی بود، پس به فرحزاد رفت و مدتی مجاور شد.

---

\* مهندس برق، از دوستان مزدک.

نقل است هیچ‌گاه ز صفحه کلید غافل نشد و همواره عالم مجاز را در نظر داشتی که از مقدمین این راه بود.

نقل است که همه سال تجارت کردی و منفعت خویش بر اصحاب مخابرات کردی و همراهان را دیزی دادی.

و گفت: بر آرزویی نماندم که هرچه خواستم کردم و بر فردا چشم نداشتم. و نقل است او را دویست هزار از وجه حلال فتوح شده بود، درویشی پیش او شد نیاز عرضه داشت در دم به‌وی نهاد و پیاده به منزل شد و علاقتی عجیب به فیات و کله‌پاچه داشت. و نقل است هرگز دیده نشد به رستوران غذایی بخورد مگر با قلاپلو با گوشت که سلیقتی بلیغ داشت و اشتھائی عظیم.

و گفت: آن که به جای نه بگوید نعمتی عظیم را نشناخته. و نقل است هیچ‌گاه از مکتب گریز نکردی و همواره به راه خیر و آرامش رفتی و از اولیاء و اصحاب مدرسه همگی را شهادت به صراط او بودی من جمله آتشک و صدوق را. و نقل است دلتنگی عجیب بر دوستان داشت و یاران را همواره در نظر می‌داشت. و نقل است که مشاجره‌ای عظیم با علی داشت و از آن پس رفاقتی عمیق درگرفت. و مزدک ۱۸ ساله بود که به کافی‌نت می‌رفت و حلّ معانی می‌نمود، پس به قلم آشنا درآمد و به کتبت پراکنی شد، زان پس به میری درآمد نگارگری نمود، پس میری رها کرده به پارسه هنر شد.

نقل است چون هنگام واپسین آزمون رسید از زنجان بگریخت و روی به نور نهاد و آن هنگام که شایان با او صحبت کردی شاد بود.

### مثلها و مثلواره‌های فارسی در نامه‌های عین‌القضات همدانی

دکتر سلمان ساکت\*

درآمد

ابوالمعانی عبدالله بن محمد میانجی، مشهور به عین‌القضات (۴۹۲-۵۲۵ ق.)، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و عارفان سده ششم هجری است که با وجود عمر کوتاه، آثاری مهم و درخور توجه از خود باقی گذاشته است. یکی از این آثار «مکتوبات» اوست که به سبب حجم زیاد، در زمره ارزشمندترین منابع در شناخت افکار و اندیشه‌های وی به شمار می‌آید. از آنجا که او این نامه‌ها را به صورت پنهانی می‌فرستاده، به هنگام نگارش آنها در بیان عقاید و باورهای خود، صراحت بیشتری به خرج داده و بی‌محابا آراء و افکار مذهبی، عرفانی و سیاسی خویش را مطرح کرده است. این نامه‌ها که عین‌القضات آنها را خطاب به دوستان و ارادتمندان و شاگردان خود نوشته است<sup>۱</sup>، به هیچ روی با منشآت و ترسلات دیگر نویسندگان درخور تطبیق و سنجش نیست، بلکه تنها به این دلیل که به مریدان ارسال شده و یا در پی پرسش و احیاناً اعتراض ایشان به نگارش درآمده، نام نامه (مکتوب) بر آنها نهاده شده است، وگرنه اغلب نامه‌های عین‌القضات، همچون رساله‌هایی است که نگارنده در آنها نکته‌ها و دقیقه‌های عرفانی، کلامی و ایدئولوژیک خود را نوشته است (مایل هروی، ۱۳۸۹: ۵۴). شادروان دکتر منزوی بر آن است که بجز چند نامه که عین‌القضات در پاسخ مریدان خود در خاندان آلّه نوشته است، دیگر نامه‌های او نامه‌های «ایدئولوژیک تبلیغی عرفانی» است، چرا که در دوران خفقان که قاضی از دسترسی به رسانه‌های همگانی چون منبر و محراب محروم بوده، پیام خود را از طریق نامه به شاگردان و دوستانش ارسال می‌کرده است و آنان هم به گسترش و پخش

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی (مشهد).

آنها مبادرت می‌ورزیده‌اند (عین‌القضات، ۱۳۷۷ (مقدمه): ۳۳).

هرچند توقع آن است که عین‌القضات در هر نامه، به موضوعی خاص بپردازد، اما در عمل چنین چیزی دیده نمی‌شود، به طوری که در اغلب نامه‌ها، در آغاز موضوعی خاص را مطرح می‌کند، ولی ناخودآگاه به موضوعات دیگر کشیده می‌شود و گاه چنان در موضوع / موضوعات جدید غرق می‌گردد که تا پایان نامه به موضوع اصلی / آغازین باز نمی‌گردد.<sup>۲</sup>

به تصریح عین‌القضات، این نامه‌ها حاصل «پانزده سال سلوک» اوست و فهم آنها «روزگاری دراز» می‌طلبد، تا آنجا که چه بسا «به پنجاه سال» هم بر دیگری ممکن نگردد (عین‌القضات، همان: ۲۰۵/۲)، بنابراین ثمره دوره کمال و پختگی او به شمار می‌رود و از این رو در میان آثار عرفانی، از غنا و اهمیت خاصی برخوردار است. قاضی خود به این مهم واقف بوده و با لحنی مفاخره‌آمیز آن را بیان کرده است:

در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین زنده شوند، از آن قوت خورند. و قدر آن کسانی دانند که عمرهای عزیز ایشان خرج شد و از آن به بویی بیش نرسیدند... مرا امید است که تا چندین هزار سال از آن مکتوبات عالمها آبادان خواهد شد و دلهای بسیار عزیزان از آن آسایش می‌یابد (همان: ۲۰۶/۲).<sup>۳</sup>

یکی از مهم‌ترین علل اهمیت و غنای چشمگیر نامه‌های عین‌القضات (و نیز دیگر آثار وی)، بهره‌گیری همزمان او از قرآن و احادیث، اندیشه ایران باستان، حکمت اساطیری، آیین گنوسی، تفکر مانوی، آراء اندیشمندان یونان باستان، فلسفه ابن سینا، آثار امام محمد غزالی و مشرب عرفانی احمد غزالی است (فرهادی نیک، ۱۳۸۹: ۴۹). بنابراین نامه‌های عین‌القضات گنجینه‌ای سرشار از دقایق دینی و عرفانی و ادبی است که هنوز درباره بسیاری از جنبه‌های آن، پژوهشی استوار و قابل اعتنا انجام نگرفته است.

به سخن دیگر، کارنامه «عین‌القضات پژوهی» و بویژه بررسی و تحلیل «مکتوبات» او، با توجه به حجم گسترده و غنای محتوایی آن، بس کم‌برگ و بار است و چه بسیار آثار عرفانی که حجمی به مراتب کمتر و محتوایی نه به آن اندازه غنی دارند، اما کمیت و کیفیت پژوهشها درباره آنها با آنچه به عین‌القضات و مکتوبات وی (و نیز دیگر آثارش) پیوند می‌گیرد، به هیچ روی قابل قیاس نیست. بی‌تردید نبود فهرست‌های متنوع و دقیق برای نامه‌ها - که البته فراهم کردن آن با توجه به حجم زیاد مکتوبات، دشوار و زمان‌بر است - یکی از مهم‌ترین دلایلی است که محققان و پژوهندگان را از دسترسی آسان و سریع به مواد مورد نیاز پژوهش خود باز داشته است. از این رو نگارنده با همیاری سه تن از دانش‌آموختگان دوره کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد،

فهرست متنوع و کاملی شامل آیات، احادیث، اقوال، اصطلاحات، واژه‌ها و ترکیبات، اشعار عربی و فارسی، اعلام تاریخی و جغرافیایی، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و امثال عربی و فارسی فراهم آورده که مشغول تدوین نهایی است و بزودی منتشر خواهد کرد.

در این جستار برای نمونه، مثل‌ها و مثلواره‌های فارسی که در مکتوبات عین‌القضات به کار رفته است، همراه با توضیحاتی کوتاه ارائه می‌گردد تا اهمیت این فهرست بیش از پیش نشان داده شود.

۱- اسبی که صفیرش نرنی خوش نخورد آب (ج ۱، ص ۱۰۰، ب ۱۳۸)

این مثل که در *امثال و حکم* نیز آمده است (بنگرید به: دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۰/۱)، مصرع نخست بیتی از منوچهری است که در *دیوان* او بدین صورت ضبط شده است:

اسبی که صفیرش نرنی می‌نخورد آب      نی مرد کم از اسب و نه می‌کمتر از آب است  
(منوچهری، ۱۳۷۹: ۹)

عین‌القضات در جای دیگر به این مثل اشاره کرده است:

جوانمرد! هزده هزار عالم آفریده است، و کمترین همه عالمها عالم اجسام است، و آن دیگر عالمها هیچ جسم نیست. به جلال و قدر ازل که چندین گاه مرا این واقعه بود که جسم در وجود چون شاید که بود؟ مردان از راهی دیگر آمده‌اند و تو دری دیگر می‌زنی. «و أتوا البیوت من أبوابها» نمی‌دانی. اما لا بأس، آدمی و حیوانات عجم از راهی که ایشان ادراک کنند زبانی دارد، مثلاً چنان‌که اسب را صفیر زنند تا آب باز خورد (عین‌القضات، همان: ۸۸/۱).

استاد دکتر دبیرسیاقتی در تعلیقات *دیوان منوچهری* ذیل بیت مورد نظر نوشته است:

در جزء چهارم *یتیمه‌الدهر* ثعالبی شعری از ابوالطیب المصعبی محمد بن حاتم آمده است متضمن این مضمون بدین گونه:

ألیوم یوم بکور علی نظام سرور  
و یوم عزف مثل التماثل حور  
و لا تکاد جیاد تروی بغیر صفیر

(منوچهری، ۱۳۷۹ (تعلیقات): ۲۲۵-۲۲۶)

۲- از باغ امیر گو خلالی کم باش (ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۷۷)

عین‌القضات بار دیگر این مثل را با تغییر «کم گیر» به جای «کم باش» به کار برده است (ج ۱، ص ۳۰۳، ب ۵۰۷).

۳- بازرگانی به بددلی نتوان کرد (ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۷۸، ج ۲، ص ۴۲۴، ب ۶۷۰)

در سمک عیار آمده است: «عیاری به بددلی نتوان کرد» (ارجانی، ۱۳۴۷: ۶۶/۱) که به نظر تغییری عمدی است در مثل تا با محتوای کتاب که عیاری و جوانمردی است، سازگار شود.

۴- رستم را هم رخس رستم کشد (ج ۱، ص ۱۵۳، ب ۲۲۴)

عین القضاة این مثل را پنج بار دیگر هم در مکتوبات خود به کار برده است: ج ۱، ص ۲۴۱، ب ۳۹۹؛ ج ۱، ص ۳۱۱، ب ۵۱۸؛ ج ۲، ص ۲۱۰، ب ۳۱۳؛ ج ۲، ص ۲۱۶، ب ۳۲۲ و ج ۳، ص ۲۸۸، ب ۱۶.

این مثل، مصرع دوم بیتی است که همراه با دو بیت دیگر در *سوانح احمد غزالی* آمده است:

بیار آنکه دل دوستان به هم کشدا      نهنگ دار غمان از دلم به دم کشدا  
چو تیغ باده بر آهنجم از نیام قدح      زمانه باید کز پیش من ستم کشدا  
بیار پور مغان را بده به پیر مغان      که روستم را هم رخس روستم کشدا  
(غزالی، ۱۳۵۹: ۱۳)

بیت آخر که مثل مورد نظر برگرفته از مصرع دوم آن است در *نامه‌های عین القضاة* با اختلاف، به صورت زیر آمده است:

بیار پیر مغان و بده به پور مغان      که رستم را هم رخس رستم کشد  
(عین القضاة، ۱۳۷۷: ۲/۲۱۶)

سه بیتی که احمد غزالی در *سوانح خود آورده*، در *کشف الاسرار* هم آمده است (میبدی، ۱۳۷۱: ۵۷۳/۱۰).<sup>۵</sup> مثل مذکور در *مرصاد العباد* نیز به کار رفته است (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۴: ۳۱۴؛ نیز ← همان (تعلیقات): ۶۳۱-۶۳۲).

عطار نیز در *مصیبت‌نامه* این مثل را به کار برده است:

روستم را هم رخس رستم می‌کشد      تانه پنداری که مردم می‌کشد  
(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۴)

مثل مورد نظر در *امثال و حکم* به صورت «رخس باید تا تن رستم کشد» (دهخدا، همان: ۸۶۵/۲) و در *داستان‌نامه بهمنیاری* به صورت «رخس می‌باید تن رستم کشد» آمده است (بهمنیار، ۱۳۶۹: ۲۹۵). با توجه به ضبط یکسان مثل در تمام منابع ذکر شده، به نظر می‌رسد صورت اصیل و کهن آن، همان است که اشاره شد و ضبط دو کتاب اخیر، صورت تغییر یافته و امروزی مثل است.<sup>۴</sup>

۵- دیوانگان را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است (ج ۱، ص ۲۰۸، ب ۳۳۲)

۶- مصیبت‌زده‌ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتی (ج ۱، ص ۲۰۹، ب ۳۳۵)



تا حدی شبیه مثل عربی «أَلْتَكْلِي تُحِبُّ التَّكْلِي» است که رشیدالدین وطواط آن را چنین ترجمه کرده است: «زن فرزندمرده دوست دارد زن فرزندمرده را» (وطواط، ۱۳۷۶: ۵۹).

۷- سودا در دماغ می‌پیچد (ج ۱، ص ۲۰۹، ب ۳۳۶)

۸- گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود (ج ۱، ص ۲۸۲، ب ۴۷۰)

۹- ترسم که چو بیدار شوی روز بود (ج ۱، ص ۳۰۷، ب ۵۱۳ و ج ۱، ص ۴۶۸، ب ۷۷۷)

این مثل در امثال و حکم بدون اشاره به مأخذ آن آمده است (بنگرید به: دهخدا، همان: ۵۴۴/۱).

۱۰- مگر کفن به گازر است (ج ۱، ص ۳۲۶، ب ۵۴۵)

۱۱- تقدیر که شاه‌رخ زند، چنین زند (ج ۱، ص ۳۵۹، ب ۵۹۶)

در مصیبت‌نامه آمده است:

در چنین وقتی چنان زیبارخی می‌ندانم تا توان زد شهرخی؟

(عطار، همان: ۲۵۱)

«شاه‌رخ زدن» اصطلاحی در بازی شطرنج است که در *راحة الصدور* چنین توصیف شده

است: «و بسیار افتد که خصم به فرس، شاه خواهد و فرس بر رخ نیز باشد، ضرورت شاه باید

باختن خصم رخ را ضرب کند. این را شاه‌رخ خوانند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۰۹). به بیان ساده‌تر اگر

«یکی از بازی‌کنان با اسب به شاه حریف کیش دهد و در عین حال رخ را به خطر اندازد، در

این موارد قطعاً رخ فدای شاه می‌شود و از دست می‌رود. حریفی که به چنین بازی و کیش

دوجانبه‌ای دست یافته است، طبیعاً باید آن را مغتنم شمارد و رخ حریف خود را بزند، نه اینکه

این فرصت طلایی را به هدر بدهد» (خرمشاهی، ۱۳۸۳: ۵۵۴/۱).

از این رو بعدها اصطلاح «شاه‌رخ زدن» به معنی «غلبه کردن و ظفر یافتن» (قزوینی، ۱۳۳۲:

۱۹۸/۵-۱۹۹، به نقل از: خرمشاهی، همان) و «فرصت را حفظ کردن و از دست نهادن» (عطار، همان

تعلیقات): ۶۰۴) به کار رفته است.

۱۲- سنگ از بر آبگینه شامی دور (ج ۲، ص ۸۳، ب ۱۱۴؛ ج ۲، ص ۱۷۴، ب ۲۶۰ و ج ۲،

ص ۴۷۴، ب ۷۳۹)

مصرعی است که مثل‌های «سنگ و آبگینه»، «سنگ و آبگینه سازگار نیابند» و «آبگینه و

سنگ با هم نسازد» را به یاد می‌آورد (بنگرید به: دهخدا، همان: ۱۴/۱ و ۹۹۳/۲).

در گذشته «زجاج الشام» معروف بوده است و در نازکی و شفافی بدان مثل می‌زده‌اند

(نعالی، ۱۳۸۴/۱۹۶۵: ۵۳۲). حافظ از این روی سروده است:

بیا به شام غریبان و آب دیده من بین بسان باده صافی در آبگینه شامی

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۳۶)

از آنجا که شیشه و آبگینه در ناحیهٔ شام فراوان بوده است، «آبگینه به حلب (یا شام) بردن» مثلی بوده است نظیر «زیره به کرمان بردن» (دهخدا، همان: ۱۳/۱ و ۹۳۴/۲).

۱۳- گر صبر کنی درم سود کنی (ج ۲، ص ۱۰۲، ب ۱۴۵)

شبهه مثل معروف «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی» است (بنگرید به: دهخدا، همان: ۱۲۹۷/۳ و بهمنیار، همان: ۴۶۶).

۱۴- باد را با پشه هرگز آشنایی نبود (ج ۲، ص ۱۷۴، ب ۲۶۰)

صورت دیگری از مثل «پشه و باد» است که به معنای دو چیز ناساز و جمع ناشدنی به کار می‌رود (دهخدا، همان: ۹۹۳/۲ و بهمنیار، همان: ۱۲۱).

عین‌القضات در جای دیگر نوشته است: «اگر پشهای عاشق باد آید، چه گویی! هرگز وصال میان ایشان تواند بود؟» (عین‌القضات، همان: ۸۴/۲).

۱۵- نه از پیش راه و نه با پس آمدن روی (ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱)

همان است که امروزه به صورت «نه راه پس نه راه پیش» به کار می‌رود (دهخدا، همان: ۱۸۵۰/۴)

۱۶- مرغ آبی را از آب طوفان چه باک؟ (ج ۲، ص ۱۸۹، ب ۲۸۳)

در *امثال و حکم* «بط را از طوفان چه باک؟» آمده است (دهخدا، همان: ۴۴۵/۱) که در اصل برگرفته از شعر سعدی است:

گر از نیستی دیگری شد هلاک      مرا هست، بط را ز طوفان چه باک؟

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۷)

این بیت با اختلاف «تو را هست» به جای «مرا هست» در بوستان نیز آمده است (بنگرید به:

سعدی، ۱۳۶۳: ۵۸).

۱۷- استربان را سرد نباید گفت (ج ۲، ص ۱۹۶، ب ۲۹۰)

۱۸- جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست (ج ۲، ص ۱۹۸، ب ۲۹۲)

۱۹- خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند (ج ۲، ص ۲۷۶، ب ۴۱۷)

مصراع آخر یک رباعی است:

در چشمم چهر چون نگار تو بماند      بر رویم رنگ گوشوار تو بماند

مستی سپری شد و خمار تو بماند      خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند

(عین‌القضات، همان: ۲۷۶/۲)

«خر رفت و رسن برد» در قابوسنامه نیز بکار رفته (عنصرالمعالی، ۱۳۶۷: ۸۲ و ۳۱۷؛ نیز بنگرید به: دهخدا، همان: ۷۳۱/۲).

در حدیقه‌الحقیقه هم این مضمون آمده است:

منگر اندر بتان که آخر کار  
اول آن یک نظر نماید خرد  
نگرستن گرسستن آرد بار  
پس از آن لاشه جست و رشته ببرد  
تخم عشق آن دوم نظر باشد  
پس از آن رشک و اشک تر باشد

(سنایی، ۱۳۸۳: ۳۵۳)

جالب است که در یکی از نسخ حدیقه به جای «جست»، «رفت» ضبط شده که مصرع را به صورت اصلی مثل نزدیک‌تر می‌کند.

۲۰- ریش گاو (ج ۲، ص ۳۲۳، ب ۴۹۱)

به معنی ابله و احمق است که در بسیاری از متون به کار رفته است و شواهد فراوانی دارد، از جمله:

از آنکه نادان بودم، چو گرد کردم ریش مرا به نام همه «ریش‌گاو» خواند پدر

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۹۰: ۳۴۳)

«گاوریش» نیز به همین معنی است و عطار آن را در مصیبت‌نامه به کار برده است:

گاوریشی بود در برزیگگری داشت جفتی گاو و او طاق از خری

(عطار، ۱۳۸۶: ۳۴۷)

«ریش‌گاو» در امثال و حکم نیز آمده و زنده‌یاد علامه دهخدا شواهدی از دیوان انوری و مسعود سعد سلمان ذکر کرده است. آخرین شاهدهی که علامه آورده و اتفاقاً تنها شاهد او به نثر است، بدون یادکرد منبع آمده و عبارت است از: «مردی از دیگری پرسید: ریش‌گاو کیست؟ گفت: آنکه از بام تا شام در کوی و برزن گردد به امید آنکه نقدی در راه یابد. گفت: ای رفیق! پس تا من بوده‌ام، ریش‌گاو بوده‌ام» (دهخدا، همان: ۸۸۶/۲).

معلوم نیست علامه دهخدا این حکایت را از کجا نقل کرده است، اما در نامه‌های عین‌القضات روایتی از آن آمده است:

برکت گفت که مردی بود، فرزند خود را گفت که هرگز ریش‌گاو بوده‌ای؟ گفت: ریش‌گاو که بود و چه بود؟ گفت: آن که بامداد از خانه به در آید، گوید: امروز گنجی یابم. پسر گفت:

ای پدر! تا منم ریش‌گاو<sup>۶</sup> بوده‌ام (عین‌القضات، همان: ۳۲۳/۲)

۲۱- گندم‌نمای جو فروش (ج ۲، ص ۳۷۲، ب ۵۷۹)

در *امثال* و حکم، «جوفروش گندم‌نما» و «گندم‌نما و جوفروش» آمده است (دهخدا، همان: ۵۹۲/۲ و ۱۳۲۷/۳).

در *قابوسنامه* می‌خوانیم: «به زبان دیگر مگوی و به دل دیگر مباش تا گندم‌نمای جوفروش نباشی» (عنصرالمعالی، همان: ۳۲).

عطار نیز این مثل را به کار برده است:

جهان‌ناغولی و مردم‌نمایی که جو بفروشی و گندم‌نمایی  
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۸۷)

۲۲- با خدا دوال بازی کردن (ج ۲، ص ۳۷۲، ب ۵۷۹)

در *امثال* و حکم «دوالک باختن» و «دوالک بازی» به معنی فسون و نیرنگ و ترفند آمده است (دهخدا، همان: ۸۳۰/۲). علامه دهخدا شواهدی را از سنایی، ابوالفرج رونی، ناصر خسرو و مجیر بیلقانی آورده است که یکی از ابیات ناصر خسرو با آنچه در *نامه‌های عین‌القضات* آمده، کاملاً شبیه است:

ای منافق یا مسلمان باش یا کافر چونت باید با خداوند این دو الک  
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۲۶۵)

۲۳- خواب خرگوشی دادن (ج ۲، ص ۳۷۲، ص ۵۸۰)

در *امثال* و حکم آمده و «عشوه دادن» و «به مواعید عرقوبی فریفتن» معنی شده است (دهخدا، همان: ۷۴۸/۲)

۲۴- مر جفدان را نسازد آبادانی (ج ۲، ص ۴۴۶، ب ۶۹۷)

مصرعی است که تمام شعر در *نامه‌ها* چنین ضبط شده است:

مر جفدان را نسازد آبادانی بفروخته‌ای یار بدین ارزانی  
من دانستم که تونه بازرگانی سودت نکند زر چه به غم ارزانی  
(عین‌القضات، همان: ۴۴۶/۲)

در *امثال* و حکم دو مثل «جغد آن به که آبادی نبیند» و «جغد شایسته‌تر آمد به خراب» آمده که به ترتیب برگرفته از شعر نظامی و ادیب صابر است (دهخدا، همان: ۵۸۴/۲).

۲۵- از دریا هرکه آب خورد سیر شود (ج ۲، ص ۴۴۸، ب ۷۰۰)

۲۶- نه هرکه رفت رسید و نه هرکه کشت درود (ج ۳، ص ۲۸۴، ب ۱۱)

مصرع دوم بیتی از سنایی است که در *امثال* و حکم نیز آمده است (دهخدا، همان: ۱۸۶۲/۴):

مرا وصال نباید همان امید خوش است نه هرکه رفت رسید و نه هرکه کشت درود

(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۶۷)

در کیمیای سعادت عبارتی مشابه آمده که به احتمال زیاد برگرفته از اندرزنامه‌های کهن ایرانی است: «نه هرکه کارد، بدرود و نه هرکه رود، رسد و نه هرکه جوید، یابد» (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۲).

۲۷- بر در ماندن چون حلقه (ج ۳، ص ۳۱۵، ب ۶۴)

به معنای راه به درون نداشتن است که در متون شواهد فراوانی دارد، از جمله:

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینست بوالعجب در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم

(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۷۹)

۲۸- مرکب سلطان جز سلطان را نشاید (ج ۳، ص ۳۹۵، ب ۲۱۶)

۲۹- الف از ناطف نشناختن (ج ۳، ص ۳۹۶، ب ۲۱۸)

بر اساس عبارتی که این مثل در آن به کار رفته، چیزی است شبیه به مثل مشهور «الف از

با ندانستن / نشناختن» (بنگرید به: دهخدا، همان: ۲۶۴/۱):

پنداری جهودان و ترسایان و اهل قبله کعبه از موسی و عیسی و محمد - صلعم - چیزی

دارند. اگر عیسی گفت: ای پدر من! هر مخدولی را این نرسد. و اگر موسی گفت: «إِنْ هِيَ إِلَّا

فِتْنَةٌ» اعراف (۷) / ۱۵۵ هر مدبری این نتوان گفت... آن که الف از ناطف هنوز شناسد این

کی گوید؟ هرگز (عین‌القضات، همان: ۳۹۶/۳).

۳۰- سگ بسته و در باز (ج ۳، ص ۴۱۴، ب ۲۴۷)

### نتیجه‌گیری

نامه‌های عین‌القضات گنجینه‌ای است شایان توجه که افزون بر مسائل عرفانی و دقایق کلامی،

از نظر واژه‌ها و تعبيرات، سبک‌شناسی، بررسی نقش رباعی در متون عرفانی و بسیاری جنبه‌های

دیگر اهمیت بسزایی دارد. در این جستار - به‌عنوان نمونه - مثل‌ها و مثلواره‌های فارسی از

مجموعهٔ مکتوبات او استخراج شده است که بررسی آنها نشان می‌دهد، نیمی از این مثلها به‌کلی در

کتاب/امثال و حکم علامه دهخدا نیامده است. برخی نیز با تغییراتی در واژه‌ها و ساخت عبارت

آمده که بی‌تردید برای پژوهندگان حوزهٔ امثال فارسی مغتنم و درخور توجه است.

در پایان برای بهره‌گیری آسان‌تر، مجموع این «مثل‌ها و مثلواره‌ها» در جدولی ارائه می‌گردد و

بودن یا نبودن مثلی مشابه آن در/امثال و حکم نشان داده می‌شود. نگارنده امیدوار است با تدوین

نهایی و انتشار فهرستهای متنوع و جامعی که برای نامه‌های عین‌القضات - با همیاری سه تن از

دوستانش - فراهم کرده است، راه را برای محققان و پژوهشگران هموار سازد.

امثال و حکم دهخدا	مثالها و مثلواره‌ها در نامه‌های عین‌القضات	
ج ۱ / ص ۱۷۰	ج ۱ / ص ۱۰۰	۱- اسبی که صفیرش نرنی خوش نخورد آب
—	ج ۱ / ص ۱۲۳ و ۳۰۳	۲- از باغ امیر گو خلالی کم باش (کم گیر)
—	ج ۱ / ص ۱۲۳ و ج ۲ / ص ۴۲۴	۳- بازرگانی به بددلی نتوان کرد
ج ۲ / ص ۸۶۵	ج ۱، ص ۱۵۳	۴- رستم را هم رخس رستم کشد
—	ج ۱ / ص ۲۰۸	۵- دیوانگان را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است
—	ج ۱ / ص ۲۰۹	۶- مصیبت‌زده‌ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتی
—	ج ۱ / ص ۲۰۹	۷- سودا در دماغ می‌پیچد
—	ج ۱ / ص ۲۸۲	۸- گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود
ج ۱ / ص ۵۴۴	ج ۱ / ص ۳۰۷ و ج ۱ / ص ۴۶۸	۹- ترسم که چو بیدار شوی روز بود
—	ج ۱ / ص ۳۲۶	۱۰- مگر کفن به گازر است
—	ج ۱ / ص ۳۵۹	۱۱- تقدیر که شاه رخ زند چنین زند
ج ۱ / ص ۱۴ و ج ۲ / ص ۹۳۳	ج ۲ / ص ۸۳ و ج ۲ / ص ۱۷۴ و ج ۲ / ص ۴۷۴	۱۲- سنگ از بر آگینه شامی دور
ج ۳ / ص ۱۲۹۷	ج ۲ / ص ۱۰۲	۱۳- گر صبر کنی درم درم سود کنی
ج ۲ / ص ۹۹۳	ج ۲ / ص ۱۷۴	۱۴- باد را با چشمه هرگز آشنایی نبود
ج ۴ / ص ۱۸۵۰	ج ۲ / ص ۱۷۵	۱۵- نه از پیش راه و نه با پس آمدن روی
ج ۱ / ص ۴۴۵	ج ۲ / ص ۱۸۹	۱۶- مرغابی را از آب طوفان چه باک؟
—	ج ۲ / ص ۱۹۶	۱۷- استربان را سرد نباید گفت
—	ج ۲ / ص ۱۹۸	۱۸- جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست
ج ۲ / ص ۷۳۱	ج ۲ / ص ۲۷۶	۱۹- خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند
ج ۲ / ص ۸۸۶	ج ۲ / ص ۳۲۳	۲۰- ریش‌گاو
ج ۲ / ص ۵۹۲ و ج ۳ / ص ۱۳۲۷	ج ۲ / ص ۳۷۲	۲۱- گندم نمای جو فروش
ج ۲ / ص ۸۳۰	ج ۲ / ص ۳۷۲	۲۲- با خدا دوال بازی کردن
ج ۲ / ص ۷۴۸	ج ۲ / ص ۳۷۲	۲۳- خواب خرگوشی دادن
ج ۲ / ص ۵۸۴	ج ۲ / ص ۴۴۶	۲۴- مر جغدان را نسازد آبادانی

—	ج ۲ / ص ۴۴۸	۲۵- از دریا هر که آب خورد سیر شود
ج ۴ / ص ۱۸۶۲	ج ۳ / ص ۲۸۴	۲۶- نه هر که رفت رسید و نه هر که کشت درود
—	ج ۳ / ص ۳۱۵	۲۷- بر در ماندن چون حلقه
—	ج ۳، ص ۳۹۵	۲۸- مرکب سلطان جز سلطان را نشاید
ج ۱ / ص ۲۶۴	ج ۳ / ص ۳۹۶	۲۹- الف از ناطف نشناختن
—	ج ۳ / ص ۴۱۴	۳۰- سگ بسته و در باز

### پی‌نوشت‌ها

۱. برخی برآنند که نامه ۹۸ که به نظر شادروان دکتر علینقی منزوی، آخرین نامه عین‌القضات است (منزوی، ۱۳۷۵: ۱۰۷)، خطاب به عارفی هم‌تراز یا «یک بازجوی مطلع دولتی» نوشته شده است (بنگرید به: ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۷۷: ۲۱).  
 ۲. دسته‌بندی موضوعات مطرح شده در نامه‌ها کاری دشوار و طاقت‌فرساست، با این همه به‌طور پراکنده و البته ناقص کسانی به این امر پرداخته‌اند. برای آگاهی از آنها بنگرید به: ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۳؛ زیبایی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۲۲-۲۶ و فرهادی‌نیک، ۱۳۸۹: ۵۰-۶۹.

۳. نیز ← عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۳۳۱/۲.

۴. صورت دیگری از مثل نیز در برخی از متون آمده که عبارت است از: «در راه رستم کی کشد جز رخس رخت روستم» که اصل آن برگرفته از بیت زیر از سنایی است:

می‌خور که غمها می‌کشد، اندوه مردان وی کشد / در راه رستم کی کشد، جز رخس رخت روستم

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۳۹)

هرچند اغلب پژوهندگان این بیت سنایی را یاد کرده‌اند:

عاشق که جام می‌کشد بر یاد روی وی کشد / جز رخس رستم کی کشد رنج رکاب روستم

(همان: ۹۳۶؛ بنگرید به: نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۴ (تعلیقات): ۶۳۹ و عطار، ۱۳۸۸ (تعلیقات): ۳۱۷)

برای شواهد دیگر، بنگرید به: نجم‌الدین رازی، همان: ۶۳۲.

در اسرارنامه هم آمده است:

تو می‌گویی که «مردِ مرد روستم» / بسرو کز رخس آید کارِ روستم

(عطار، همان: ۱۱۶)

۵. دو بیت از این سه بیت با ضبطی متفاوت، در روح‌الارواح نیز آمده است:

بیار آنچه دل دوستان بهم کشدا / نهنگ‌وار غم از دل برون بدم کشدا

بیار نور مغان را بده به پور مغان / که روستم را هم رخس روستم کشدا

(سمعیانی، ۱۳۸۹: ۷۷)

۶. مصححان نامه‌ها در متن «ریشِ گاو» ضبط کرده‌اند که آشکارا نادرست است.

### منابع

ارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳۴۷). *سمک عیار*، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران:

بنیاد فرهنگ ایران، ج ۳.

بهمنیار، احمد (۱۳۶۹). *داستان‌نامه بهمنیاری*، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.

ثعالبی، ابومنصور (۱۳۸۴/۱۹۶۵). *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). *دیوان*، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی، ج ۲.

خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۳). *حافظ‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱۴.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *امثال و حکم*، تهران: امیرکبیر، ج ۱۰.

ذکاوتی قراگوزلو، علی‌رضا (۱۳۷۷). «نگاهی به نامه‌های عین‌القضات همدانی»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۲۱-۲۳.

راوندی، محمدبن‌علی (۱۳۶۴). *راحة‌الصدور و آیه‌السرور*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با توضیحات مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

زیبایی‌نژاد، مریم (۱۳۷۹). «نامه‌های عین‌القضات همدانی» [معرفی و نقد کتاب]، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۳۲، صص ۲۲-۲۶.

سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله (۱۳۶۳). *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ج ۲.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). *گلستان*، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ج ۱.

سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۹). *کلیات سعدی*، بر اساس نسخه محمدعلی فروغی، تهران: افکار، ج ۳.

سمعانی، شهاب‌الدین احمد بن منصور (۱۳۸۹). *روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتحاح*، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۳.

سنایی، ابوالمجد محدود بن آدم (۱۳۸۳). *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۶.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *دیوان*، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی، ج ۷.

عطار، فریدالدین (۱۳۸۶). *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ج ۲.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ج ۵.

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۸). *قابوسنامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۵.

عین‌القضات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد (۱۳۷۷). *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، مقدمه، تصحیح و تعلیق: علی‌تقی منزوی و عقیف عسیران، تهران: اساطیر، ج ۱.



- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱). *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو‌جم، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱.
- (۱۳۵۹). *سوانح*، تصحیح هلموت ریتز، با تصحیحات جدید و مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرهادی نیک، لیلانا (۱۳۸۹). «نگاهی اجمالی به موضوعات نامه‌های عین‌القضات همدانی»، *نامه پارسی*، ش ۵۲، صص ۴۷-۶۹.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۹). *خاصیت آئینگی*، تهران: نی، ج ۲.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۹۰). *دیوان*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱.
- منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۷۹). *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر، ج ۳.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدّه‌الابرار*، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ج ۵.
- ناصر خسرو (۱۳۵۳). *دیوان*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نجم‌الدین رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد (۱۳۸۴). *مرصاد العباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱۱.
- وطواط، رشیدالدین (۱۳۷۶). *لطایف الامثال و طرایف الاقوال*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: حبیبیه دانش‌آموز، تهران: میراث مکتوب، ج ۱.

### کلابادی یا گل آبادی؟

دکتر نصرالله پورجوادی\*

نام ابوبکر محمدبن ابراهیم بن یعقوب الکلابادی البخاری (ف. ۳۸۰) برای محققان تاریخ تصوف کاملاً شناخته شده است. شهرت و معروفیت این نویسنده صوفی خراسانی بیشتر به خاطر تالیف یکی از مهمترین و معروفترین کتابهای جامع صوفیانه، یا به اصطلاح «دستینه»های قدیم در علم تصوف است، به نام *کتاب التعرف فی مذهب اهل التصوف* یا به طور خلاصه «کتاب التعرف». این کتاب خود اثر نسبتاً مختصری است به عربی، حاوی اقوال متعدد مشایخ صوفیه، در مسایل تصوف که خوشبختانه به وسیله یکی از شاگردان مؤلف به نام ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری به پارسی شرح داده شده است. کتاب مستملی بخاری در شرح تعرف خود یکی از مهمترین آثار دایرة المعارفی در تصوف است که متأسفانه به دلیل پارسی بودن زبان آن نزد محققان خارجی و عرب زبان ناشناخته مانده است، در صورتی که اهمیت آن اگر از اصل کتاب تعرف بیشتر نباشد کمتر هم نیست. از آنجا که نویسنده شرح تعرف خود شاگرد ابوبکر بخاری بوده است می‌توان گفت که مطالب این شرح نیز سخنان بخاری یا به هر حال مطابق با عقاید اوست. اما از قلم خود ابوبکر محمد بخاری آثار دیگری نیز تراوش کرده که یکی از آنها که اخیراً در دو جلد منتشر شده کتابی است با عنوان *بحر الفوائد* که به «معانی الاخبار» نیز شهرت داشته است و همان طور که عنوان «معانی الاخبار» حکایت می‌کند، این کتاب در شرح و توضیح مسایل اخلاقی و صوفیانه است که در اخبار و احادیث مطرح شده است.

ابوبکر بخاری نویسنده‌ای بود پارسی زبان، اهل بخارا، و همان طور که شرح پارسی کتاب او نشان می‌دهد وی اثر خود را برای شاگردانش می‌خوانده و توضیح می‌داده و توضیحات وی نیز

\* استاد دانشگاه تهران، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب پارسی.

به احتمال قریب به یقین به پارسی بوده است. اما نام او در کتابش و در منابع عربی قدیم، مانند سایر نویسندگان ایرانی، همواره به صورت عربی ثبت شده است. صورت عربی نام او را ما در ابتدای این مقاله آورده‌ایم و مسئله‌ای که مطرح است معنای محلی است در بخارا یا نزدیک به بخارا که ابوبکر محمد صاحب کتاب تعرف بدان منسوب است. به عبارت دیگر، مسئله این است که کل آباد یا کلاباذ به چه معنی است و آیا این ضبط درست است یا نه؟

قبل از این که به نسبت «کل آباد» بپردازیم بی مناسبت نیست اشاره کنیم به این که در مورد عنوان صحیح کتاب تعرف و نام و کنیه نویسنده آن هم تردیدهای وجود داشته است. عنوان کتاب را هم «التعرف لمذهب اهل التصوف» نوشته‌اند و هم «التعرف لمذهب التصوف». نام او همه جا محمد ثبت شده ولی نام پدرش هم ابراهیم بن یعقوب ثبت شده است و هم اسحق بن ابراهیم و ظاهراً همان ابراهیم بن یعقوب صحیح است.<sup>۱</sup> اما نسبت او هم به شهر بخاراست و هم به محله کلاباذ که واقع در همان شهر بوده است و به همین دلیل هم در منابع قدیم و هم در منابع جدید وی را هم البخاری خوانده‌اند و هم الکللابازی، اما نام کل آباد (به فتح کاف) که محله‌ای بوده است در شهری پارسی زبان برای پارسی زبانان عجیب به نظر می‌رسد. کل (به فتح کاف) در لغت نامه دهخدا قبل از هر چیز کچل معنی شده و در اشعار شعرای قدیم هم به همین معنی به کار رفته است. معانی دیگری همچون نرینه جمیع حیوانات، شاخ، منحنی و کج، کوتاه نیز ذکر شده است که هیچ یک به نظر نمی‌آید که در نام «کل آباد» مورد نظر بوده باشد. به طور کلی بعید است که در شهر بخارا یا هر شهر دیگری محله‌ای به این نام بوده باشد. در لغت نامه دهخدا نیز محله‌ای به این نام ضبط نشده است، بجز همین محله که نسبت ابوبکر کلابادی و کلابادی‌های دیگر<sup>۲</sup> به آن داده شده است. به نظر می‌رسد که کلاباد یا کلاباذ ضبط صحیحی نباشد. از آنجا «گاف»‌های زبان پارسی وقتی به عربی می‌رود تبدیل به «کاف» یا «جیم» می‌شود، به نظر منطقی می‌آید که صورت صحیح نام کل آباد را هم گُل آباد (به ضم گاف) بدانیم.

گل آباد، که به خلاف کلاباذ معنای روشن و دوست داشتنی‌یی هم دارد، از قدیم نام رایجی برای محله‌ها و آبادیهای متعدد در ایران زمین بوده است که یکی از آنها هم در شهر نساپور بوده است.<sup>۳</sup> در تعلیقات کتاب الانساب نام این محله در نساپور به صورت کلاباد ذکر شده است، درست مانند محله بخارا، و سپس ابوحامد احمد بن السری بن سهل النیسابوری الجلاب به آنجا نسبت داده شده است. کلاباد نیشاپور در کتاب الانساب به صورت جل آباد یا جلاباد آمده است، ذیل نام «الجلابادی»، و گفته شده است «هذه النسبة إلى محلة كبيرة

بنیساپور یقال لها کلاباد. <sup>۴</sup> بنابراین کلاباد نشاپور همان گل آباد است که به صورت جل آباد هم ثبت شده است. در حاشیه کتاب *الانساب* نیز در توضیح «کلابادی» آمده است «اصلها الفارسی: گل آباد».<sup>۵</sup>

تردید در مورد صورت صحیح نام این محله و نسبت الکلابادی در میان محققان دیگر هم وجود داشته است. وجیه کمال الدین زکی از قول ابن ابی الوفا می نویسد که کلابادی را باید به ضم کاف تلفظ کرد،<sup>۶</sup> و دلیل این هم واضح است. وی بدرستی حدس زده بوده است که کلاباد در واقع همان گُل آباد یا گل آباد پارسی است و لذا کاف که به جای گاف به کار رفته باید مضموم باشد همان طور که جل آباد را باید با ضم جیم تلفظ کرد. وجیه کمال الدین زکی، که این نکته را از قول ابن الوفا نقل کرده است، آن را رد کرده و گفته است که کلاباد بخارا را باید با فتح کاف تلفظ کرد چون کلاباد با ضم کاف نام محله ای در نشاپور است که جل آباد هم خوانده می شود. استدلال وجیه کمال الدین مردود است چون کلاباد بودن محله ای در نشاپور مانع از این نیست که محله ای دیگر به همین نام در شهر پارسی زبان دیگر باشد ولی به صورتی دیگر تلفظ شود. این محقق عرب ظاهراً پارسی نمی دانسته است و اصل نام کلاباد را که هم در نشاپور و هم در بخارا همان گل آباد است نمی دانسته است.

تلفظ نام ابوبکر کلابادی، چه با فتح کاف باشد و چه با ضم آن، در نوشتن تأثیری نمی گذارد. در عربی به هر حال الکلابادی نوشته می شود و خواننده می تواند هم کاف را با فتحه بخواند و هم با ضمه. فقط وقتی می خواهند این اسم را به خط لاتینی بنویسند مسئله ظاهر می شود. اروپاییان و آمریکائی ها از زمانی که محققانی همچون آرتور جان آربری در صفحه عنوان ترجمه انگلیسی کتاب *التعرف* و رینالد نیکلسون در چند اثر خود، از جمله در مقدمه به تصحیح کتاب *اللمع ابونصر سراج*، کلابادی را به صورت *Al- Kalabadhi* نوشتند تلفظ این اسم به ضم کاف نه تنها در میان فرنگی ها بلکه در میان خود ایرانیها نیز جا افتاد، به طوری اکثرأ تصور می کنند که تلفظ کُل آبادی (به ضم کاف) غلط است. در صورتی که غلط موقعی است که ما آن را کلابادی تلفظ کنیم.

ما در ایران وقتی به پارسی می نویسیم اگر بخواهیم نام کامل ابوبکر گل آبادی را بنویسیم مسلماً باید به همان صورت الکلابادی بنویسیم ولی آن را با ضم کاف تلفظ کنیم تا معلوم باشد که اصل این نام از گل آباد است. در متون پارسی هم وقتی می خواهیم از نویسنده کتاب *تعرف* و *بحر الفوائد* یاد کنیم به نظر من باید آن را به صورت گل آبادی بنویسیم. ما در رسم الخط پارسی نباید تحت تأثیر محدودیت های خط عربی قرار بگیریم و اسامی شهرها و محله های

خود و اشخاصی را که از آن شهرها و محله‌ها بر خاسته‌اند عوض کنیم. گلیایگانی و گیلانی را وقتی به صورت عربی و با الف و لام می‌خواهیم بنویسیم الجریادقانی و الجیلانی بنویسیم ولی وقتی در متنی پارسی می‌خواهیم بنویسیم بهتر است همان گلیایگانی و گیلانی بنویسیم. نشاپوری یا نیشاپوری را وقتی به عربی می‌خواهیم با «ال و لام» بنویسیم النیسابوری بنویسیم ولی وقتی به پارسی می‌خواهیم بنویسیم هم «س» را به «ش» بدل کنیم و هم «ب» را به «پ».

#### پی‌نوشت‌ها

۱. نک. مقدمه آبروی به ترجمه انگلیسی کتاب تعرف

Abu Bakr al-Kalabadi, The Doctrine of the Sufis, Lahore, 1966, p.x.

و نیز به مقدمه وجیه کمال‌الدین زکی به تصحیح بحرالفوائد، تألیف ابوبکر کلابادی، ج ۱، قاهره، ۲۰۰۸، صص ۴-۱۱.

۲. مانند عبدالله بن یعقوب بن الحارث بن خلیل الحارثی البخاری الکلابازی و ابونصر احمد بن محمد بن الحسین بن الحسن بن علی بن رستم البخاری الکلابازی (مقدمه وجیه کمال‌الدین زکی، پیشگفته، صص ۱۵-۱۶ و سمعانی، الانساب.

۳. در لغتنامه دهخدا تعداد هفت ده با این نام ثبت شده است.

۴. سمعانی، الانساب، حیدرآباد دکن، ۱۹۶۳، ج ۳، ص ۴۴۴.

۵. همانجا.

۶. وجیه کمال‌الدین زکی، پیشگفته (به نقل از جواهر المضية فی طبقات الحنفیه، ج ۴، ص ۳۰۲).

## نقد و بررسی

### سفرنامه نویسی ایرج افشار\*

سید علی آل داوود\*\*

هرچند سفرنامه نویسی در ایران و در زبان فارسی پیشینه‌ای دراز دارد و از عصر ناصر خسرو که باید او را نخستین سفرنامه نویسی فارسی به شمار آورد بیش از هزارسال می‌گذرد، اما تعداد سفرنامه‌های نوشته شده به زبان فارسی تا دوره قاجار اندک شمار است. البته بخش‌هایی از کتب جغرافیا و راه نامه‌ها متضمن خاطرات سفر یا گوشه‌ای از یادداشت‌های نویسندگان این کتاب‌ها است که برخی از مناطق معرفی شده در آثار خود را دیده بودند، و اتفاقاً این قسمت از کتاب آنان از ارزش بیشتری برخوردار است. وی ادامه داد:

اما از عصر قاجار به سبب آشنایی ایرانیان با تمدن و فرهنگ غرب و مشاهده تعداد کثیری از سفرنامه‌هایی که غربی‌ها راجع به ایران و بلاد شرق و کشورهای اسلامی نوشته شده بودند شوق سفرنامه نویسی در ایران نیز پدید آمد.

سفرنامه‌های ایران را کلاً می‌توان در سه ردیف و دسته جای داد: نخست سفرنامه‌های مکه و مدینه و عتبات عالیات که اتفاقاً تعداد آن‌ها زیاد است و در سال‌های اخیر اغلب این آثار که به صورت خطی باقی مانده بود به اقدام و کوشش دکتر رسول جعفریان به طبع رسید و بقیه آن‌ها را نیز در دست تصحیح دارند.

دوم، سفرنامه‌هایی که متعاقب دیدار دسته‌ای از ایرانیان روشنفکر از غرب یا شبه قاره هند یا ژاپن نگاشته شده و البته تعداد آن‌ها در مقایسه با گروه اول اندک است ولی برخی آن‌ها

---

\* متن سخنرانی در نشست «جایگاه و اهمیت سفرنامه نگاری در ایران‌شناسی» به مناسبت دومین سال درگذشت استاد

ایرج افشار، کتابخانه ملی ملک، چهارشنبه شانزهم اسفند ۱۳۹۱.

\*\* دانشنامه نگار و مصحح متون

چون مرآت الاحوال و تحفة العالم شوشتری متضمن مطالب مفید و اطلاعات دست اول است و برای شناسایی شبه قاره هند در آن عصر اثرهایی ارزنده به شمار می‌روند. بخش سوم سفرنامه‌هایی است که نگارندگان به داخل کشور سفر کرده‌اند. تعدادی از آن را نظامیانی نوشته‌اند که به مأموریتی خاص اعزام شده بودند، برخی دیگر را مأمورین دولتی یا افراد محلی نوشته‌اند.

اما بخشی از سفرنامه‌های دوره اخیر قاجاریه و مقارن عصر بیداری بر دست علاقه‌مندانی نگارش یافته که وطن را گشته و درد وطن و مردم داشته‌اند و با دیدی جامعه‌شناسانه به مسائل و مردم نگریسته و نوشته‌هایشان از ارزش بیشتری برخوردار است. نمونه شاخص این دسته سفرنامه‌ها، خاطرات حاج سیاح است که چند دهه پیش به طبع رسیده است.



سفرنامه‌نویسان عصر حاضر فراوانند. برخی کشورهای جهان را گردیده و یادداشت‌های سفرهای وطنی را به صورت مقاله، رساله یا کتاب مدون ساخته‌اند. هریک از این نویسندگان به سائقه علائق و گرایش خود به طرح مطلب پرداخته و طبعاً زمینه‌ها و مقوله‌های دیگر را به دست فراموشی سپرده‌اند. سفرنامه‌هایی همچون آثاری که جلال آل احمد و گروه پژوهشگران موسسات مطالبات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در قالب تک‌نگاری و شناخت دقیق روستاها و مناطق محدود خاص نوشته‌اند و با دیدی مردم‌شناسانه و جامعه‌شناسانه نگاشته شده برخی دیگر از آن‌ها متضمن یادداشت‌های سفرهایی است که محققان مردم‌شناس به گوشه‌های دورافتاده کشور داشته‌اند.

ایرج افشار که سفرنامه‌نویسی در شمار یکی از گونه‌های متنوع پژوهش او بود، در زمره معدود دانشمندان کثیرالسفر معاصر ایران است. او سفر را بسیار دوست می‌داشت و از این رو با گروهی از استادان و ادیبان و تاریخ‌دانانی که علاقه‌مند به سفرهای داخلی و یا خارجی بودند انس بیشتری داشت. همراهان او در سفرهای داخلی بیشتر دکتر منوچهر ستوده، احمد اقتداری، کاووس جهاننداری، مجید مهران و چند تن دیگر بودند.

سفرنامه‌ها و گزارش‌های سفر افشار از چند جهت ممتاز و از همه آن‌ها که اشاره شد برجسته‌تر است. نخست آنکه وی با انگیزه ایران دوستی قوی که حائز بود توفیق یافت، بسیاری از مناطق دوردست ایران از جمله روستاها، راه‌ها، جاده‌های کوهستانی، کوهسارها و جاهای ناشناخته را که کسان دیگر هرگز پایشان به آن طرف‌ها نرسیده بود درنورد، و شناسایی کند، آثار و ابنیه قدیمی را معرفی کرده و سنگ نوشته‌های قبور را خوانده و متن آن‌ها را در

نوشته‌ها ثبت کند. او در این سفرها بسیاری از مناطق ناشناخته را شناخت و بناهای تاریخی و باستانی و حتی درختان کهنسال را نخست بار شناساند.

افشار از بیست سالگی به سفر پرداخت و تا اندکی پیش از وفات همواره به داخل و خارج کشور سفرهای متعدد داشت. او هرچند برای خیلی از سفرهایش سفرنامه نوشته اما متأسفانه مجال و حوصله‌ای که برای تمام سفرهایش مطلب بنویسد نداشته است و کاش امکانات فرصت و مجال می‌یافت که گزارش همه آن‌ها را بنویسد. طبعاً در آن صورت منبع مهم و ارزنده‌ای برای شناسائی مناطق مختلف ایران در دست داشتیم.

او در زمان حیات از مجموعه سفرنامه‌های خود چند اثر مدون ترتیب داد و جداگانه به چاپ رساند. بخشی از کتاب *سواد و بیاض و بیاض سفر* و *سرانجام گلگشت در وطن*، برگزیده سفرنامه‌های اوست. سفرنامه‌هایی که نخستین آن‌ها در سال ۱۳۳۳ ش به همراهی استاد ابراهیم پورداود رخ داد. سفری بود که پورداود برای دیدن آثار باستانی ایران زمین به سیستان می‌رفت و افشار جوان او را همراهی می‌کرد. آخرین سفر موضوع این کتاب، مربوط به بهارستان ۱۳۷۸ است. همسفر او این بار یار دیرینش منوچهر ستوده بود. اما پس از آن تا آخرین سال حیاتش ۱۳۸۹ سفرهای دیگر به گوشه و کنار ایران داشت. شرح برخی از این سفرنامه‌ها را نوشته و در نشریات گوناگون به چاپ رسانده و انتظار می‌رود طبق وصیت او فاضل گرامی‌آقای را میلاد عظیمی توفیق یابد همه آن‌ها گرد آورده و یکجا به طبع برساند.

سفرنامه‌های خارج او نیز خواندنی است، ولی بیشتر برای اهل تحقیق و پژوهش قابل استفاده است. موضوع آن سفرها گشت و گذارهای علمی، شرکت در سمینارها و ملاقات با ایران‌شناسان و تدوین فهرس نسخ خطی کتابخانه‌های اروپا و امریکا است که بیشتر آن‌ها را نخست بار در *مجله یغما* انتشار داده است. این سفرنامه‌ها البته برای عامه اهل مطالعه خوانان جذابیت سفرنامه‌های وطنی او را ندارد.

افشار در سفرهای خود غیر از گشت و گذار و دیدار از دوستان، اغلب وقت خود را به شناسایی بناهای تاریخی، آب انبارها، مساجد، مدارس و شناسایی کتب و رسالات خطی که نزد فضایی محلی بود یا در مخازن مساجد و مدارس نگهداری می‌شد، گذراند. خود او در مقدمه *گلگشت وطن* می‌گوید که برای او موارد زیر اهمیت داشته و بدان‌ها با نظر تحقیق و جستجو نگرسته است. کوچه پس کوچه شهرها، سنگ گور آبادی‌های دورافتاده، لباس‌ها و ابزارهای بومی، کتابه ساختمان‌های گذشته، درخت‌های کهنسال، امام زاده‌ها و آبدان‌ها، رباط‌ها و کاروان‌سراهای پراکنده در راه‌ها، نام‌های جغرافیایی خواه از آبادی‌ها و خواه طایفه‌ها و



عشیره‌ها، قلعه‌ها و برج‌ها و میله‌های برساخته بر ستیغ کوه‌ها، تپه‌ها و بالاخره سخنان مردم آنجاها. در جای دیگر از همین کتاب به صراحت می‌گوید که منظور او از سفرهایش در داخل ایران بیشتر آن است که مکان‌های ناشناخته و روستاها و کوهسارها را معرفی کنم، هیچ دلم نمی‌خواهد از آمل و بابل و کناره دریا و پارک سی سنگان و پارک جنگلی نور توصیفی بکنم زیرا اغلب آن جاها را می‌شناسند و در کتاب‌ها و نوشته‌ها هم ذکر چنین شهرهایی به تکرار آمده است.

با همه این احوال افشار صرفاً یک سفرنامه‌نویس و ادیب سنت‌گرا نیست و گاه به مناسبت، به مسائل اجتماعی و معضلات زندگی مردمان روستاها و مناطق دوردست توجه نشان می‌دهد اما اینگونه مطالب در سفرنامه‌های او اندک است مگر آنکه در بین صحبت‌ها و سخنان دیگر مطلبی از این سنخ به میان آید. در سفرنامه‌های او موضوعات و نکات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی اندک است. شاید ملاحظه کاری و احتیاطی که در کویرنشینان وجود دارد انگیزه اصلی او در عدم توجه به این گونه مطالب است؛ والا افشار با شناخت طولانی که از گوشه و کنار ایران و از ساکنان آنجاها به دست آورده و با آشنایی عمیقی که با فرهنگ مردم مناطق کشور داشت بیشتر و بهتر از هر جامعه‌شناس و مردم‌شناسی می‌توانست اطلاعات و تفسیرهای دقیقی از فرهنگ‌های متفاوت مردم مناطق دوردست ایران به دست دهد، با تأسف باید گفت به رغم همه اطلاعات وسیعی که به دست آورده بود از اینگونه سخنان در گلگشت وطن وی چیزی نمی‌یابیم. خود او هم در جایی در ذکر احوال جلال آل‌احمد در مقاله‌ای که به سبب وفات او در راهنمای کتاب نوشته اشاره گویایی دارد. طبق روایت مذکور روزگاری افشار در یکی از سفرهای خود در جزیره خارک بامدادان و پیش از طلوع آفتاب به دیدار آل احمد می‌رود و از او می‌پرسد که آنجا به چه کار آمده است؟ آل احمد پاسخ می‌دهد: «من امروز از آنچه دیده‌ام یادداشت بر می‌دارم و زندگی مردم روزگار خودمان را در این دفتر مخلد می‌سازم تا نبش قبرکن‌هایی مثل تو در سده‌های بعد از این اباطیل نان بخورند.» مقصود آن نیست که نگرش آل احمد یکسره صحیح است، منظور آن است که افشار هیچگاه از نقل اقوال منتقدان خود باکی نداشته است. از سوی دیگر با مقایسه سفرنامه‌هایی که اروپائیان از قبیل تاورنیه و شاردن و حتی پولاک در باب ایران نوشته‌اند با سفرنامه گلگشت وطن به این حقیقت می‌توان پی برد که آنان با آنکه هیچ کدام سواد و کمال ایرج افشار را نداشته‌اند اما سفرنامه‌هایشان مملو از اطلاعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و اقتصادی است.

هدف و انگیزه اصلی افشار در سفرهای ایران وی، اساساً علاقه زایدالوصف او به وطن و ایران

دوستی او است. وی می‌خواست از راه این سفرها ایران بزرگ را بشناسد و به دیگران بشناساند. او کوشش می‌کرد هرجا و در بدو ورود با مردم عادی ارتباط برقرار کند و البته باید گفت که همواره در این راه موفق بود. همسفرانی هم که انتخاب می‌کرد اغلب یکدل و همراه بودند اگرچه برخی اهل بهانه‌گیری کردن بوده و کسانی از هم سفری در راه‌های طولانی که او بر می‌گزید خسته شده و نیمه راه باز می‌گشتند. کسی که همواره و تا آخرین قدم یار و رفیق او بود منوچهر ستوده است که از سختی‌های سفر نمی‌هراسید و ناهمواریها را به خوبی تحمل می‌کرد.

افشار در سفرها همیشه خود را با خلق و خوی ساکنان شهرها و روستاها و ایلاتی که بدانجا می‌رفت تطبیق می‌داد و به اصطلاح به زودی با آنان یگانه و اخت می‌شد. از این رو همیشه از او استقبال می‌کردند. از سختی‌ها در سفر نمی‌هراسید و هرجا که شب می‌رسید حتی اگر هیچ گونه وسایل راحتی نبود و امکاناتی وجود نداشت به استراحت می‌پرداخت. از مار و مور و عقرب و رتیل هراسی نداشت، بیشتر همسفران او این خصایص را نیز داشتند مخصوصاً دکتر منوچهر ستوده که بیش از کسان دیگر در سفرها با او بوده است.

روزی از احسان‌الله هاشمی دبیر بازنشسته اردستان که از فضلا و نیک نامان آن شهر است و خانه قدیمی و پردار و درختی در آن شهر دارد پرسیدم: افشار در سفرهای خود به اردستان که معمولاً سالی به چند نوبت می‌رسد در همین خانه اقامت می‌کند؟ فرمود: بلی، اما اگر با دوستان نوسفر و نازک نارنجی همراه باشد برای آنان در هتل جهانگردی جا می‌گیرد اما خود نزد ما می‌ماند. شادروان افشار زمانی برایم تعریف می‌کرد قصه‌ای را که البته در سفرنامه‌های خود نقل نکرده است. می‌گفت: روزگاری با تتی چند از دوستان از جمله مرحوم دکتر بیحیی مهدوی، استاد نامدار فلسفه و فرزند حاج امین‌الضرب به سفرهای دوردست رفته بودیم. شب هنگام به روستایی رسیدیم که ناگزیر از ماندن در آنجا شدیم. سرپناهی پیدا نشد. در ساعات آخر شب سراغ خانه کدخدا را گرفتیم و معلوم شد عروسی یکی از فرزندان در آنجا برقرار است و خانه مملو از جمعیت بود. کدخدا گفت فعلاً جایی برای استراحت شما نداریم مگر پشت بام طویله گوسفندان و آنجا هم پله ندارد و با نردبان باید رفت. پذیرفتیم و به این ترتیب پسر بافضیلت و متمول امین‌الضرب به سختی از نردبان بالا رفت و شبی را اینگونه به صبح آورد.

افشار در شروع مسافرت‌ها، برنامه معینی نداشت. خود می‌خواست که این چنین باشد. همسفرانی را انتخاب می‌کرد نیز به این شیوه و ترتیب راضی بودند و آمادگی این بی‌برنامگی را داشتند. همگی می‌خواستند به جاهای نادیده ایران سر بزنند. وی در ابتدا مسیر کلی را انتخاب می‌کرد و سپس به راه‌های فرعی و خاکی که مورد علاقه دیگران نبود در می‌افتاد، بسیار

جاهای نادیده و دیدنی را به این ترتیب می‌دید سیاحت می‌کرد. او در این سفرنامه‌ها نادیده و دیدنی را به این ترتیب می‌دید و سیاحت می‌کرد. او در این سفرها نادیدنی‌هایی را می‌دید که دیگران هرگز پایشان به آنجاها نرسیده بود و چون در اکثر این مناطق مهمان سر او هتلی وجود نداشت، همواره آشنایانی می‌جست و به آنان وارد می‌گردید.

افشار همه جای ایران را دوست داشت، اما به کویرها و شهر و روستاهای پیرامون آن علاقه ویژه‌ای داشت. هر سال یکی از دو سفر طولانی بهاره یا پاییزه او به این مناطق حاشیه کویر اختصاص می‌یافت. بسیاری از روستاها، شهرها، بیابان‌ها، کوهسارها و رودخانه‌های فصلی این مناطق را شاید بارها دیده بود و در هر سفر با اطلاعاتی بیشتر به معرفی آن‌ها می‌پرداخت. یکی از مسیرهایی که او بدان دل‌بستگی یافته بود جاده‌ای بود که دامغان را از طریق روستاهای طرود، معلمان و سرکویر به جندق متصل می‌کرد، راهی که حدود ۲۰۰ کیلومتر است و تا چندسال پیش خاکی و سنگلاخ بود و عبور از آن به سختی ممکن بود. اما افشار در همان هنگام بارها به همراه دوستانش از آن گذر کرده بود، اما عادت نداشت از سختی راه‌ها و از سختی سفرها زیاد سخن بگوید. تورقی در سفرنامه مفصل سون همدین سوندی که حدود یکصد سال پیش به ایران آمد و از همین مسیرها عبور کرد و اوصاف این راه را که بعد از صد سال تغییر چندانی نکرده بود می‌تواند وصف کاملی از این مسیرها به دست دهد.

همدین از جمله در سفرنامه خود که با نام *کویرهای ایران* به فارسی ترجمه شده گوید: شبی را در روستای عباس‌آباد به سرآوردیم که در وسط کویر واقع است، باران به تندی می‌بارید و بیم فروریختن سقف‌های گلی روستایی می‌رفت. ما هم به اطاقی پناه بردیم که همانند سایر خانه‌های روستایی بود. همه ساکنان روستا کنار دیوارهای اطاق‌ها می‌خوابیدند. چون علت را پرسیدیم گفتند سقف این اطاق‌ها که نیم دایره‌ای است اگر فرو بریزد نخست وسط آن خراب می‌شود و کنار دیوارهای اطاق از امنیت بیشتری برخوردار است. ما هم ناگزیر کنار دیوار شبی را به سر آوردیم. افشار همواره در مسیرهای دشواری که سون همدین عبور کرده سفر داشته اما او معمولاً از سختی‌های راه حرفی بیان نمی‌کند.

یکبار که از همین راه کویری همراه با کیکاووس جهاننداری گذشته، هنگام عبور از آبادی رشم در وصف این راه چنین گفته: «از رشم تا حسینان و معلمان دو آبادی که بر لب کویر افتاده‌اند دو فرسخ می‌شود. از حسینان و معلمان تا جندق یکصد و چند کیلومتر است. از این مقدار یکصد و بیست کیلومتر از راه یک سره کویر است. بی‌آب، بی‌علف، بی‌درخت، بی‌جانور، کویر گاهی سرخ رنگ است و عبوس و گاهی نمک لاج است و سفیدپوش. گیرندگی و

زیبائی‌اش به همین وحشی بودن، لایتناهی نمودن، یکدستی و تهیدستی است. فکر محال است راهی پیدا کند به این که در چه عهدی و به همت کدام مردی نخستین گذر از این راه سهمناک سرانجام گرفته است. هربار که از این ممر می‌گذرم بر کاروانیان و ساربانانی که چهارپنج روز این پهنه را در می‌نوردیده‌اند آفرین می‌گویم.»

افشار با تغییر نام شهرها و روستاهای ایران، رس می‌که در هفتاد هشتاد سال اخیر رایج شده به هیچ وجه موافق نیست. او نام‌های تاریخی هر روستا و شهر ایران را مناسب‌تر و زیننده‌تر می‌داند از نام‌های ساختگی جدید، به مواردی از این قبیل در گلگشت و وطن اشاره کرده از جمله وقتی که به اطراف اصفهان سفر داشت و دریافت که نام قدیمی قهفرخ را به فرخ‌شهر تغییر داده‌اند به انتقاد از آن پرداخت. موارد دیگر هم در این اثر و سایر نوشته‌هایش در باب این موضوع دیده می‌شود. شاید حق با او باشد، بی‌سبب نیست که اعراب هم به خود جسارت داده و در پی تعبیر نام تاریخی خلیج فارس برآمده‌اند.

یکی از آورده‌های مفید سفرهای افشار، کشف استعداد فضلالی مستعد شهرستانی و روستائی است. او به محض آنکه با کسی ملاقات می‌کرد که مختصر ذوق یا سواد یا علاقه‌ای داشت وی را تشویق به نوشتن و ضبط و ثبت دانسته‌هایش در خصوص منطقه خود می‌کرد و آثار مناسب آنان را پس از ویرایش در مجلاتی که سرپرستی و سردبیری می‌کرد به چاپ می‌رساند. او حتی مجلات دیگر چون یغما را به نشر آثار این گروه برانگیخته است.

نثر سفرنامه‌های افشار، جذاب، روان و پرکشش است، طبعاً نثر سفرنامه‌های اخیر او بی‌عیب‌تر و کشش‌دارتر است، خود او هم در مقدمه کتاب به این نکته اشاره کرده و به این سبب سفرنامه‌ها را به طور معکوس از آخرین به اولین در کتاب مرتب کرده است.

از قسمت‌های خواندنی کتاب گلگشت در وطن، مصاحبه‌ای است که سیروس علی‌نژاد در سال ۱۳۷۲ تحت عنوان «آرزوی کوه و بیابان» با افشار کرده و وی را وا داشته برخی سخنان ناگفته در سفرنامه‌هایش را بازگوید و جاهای دیدنی و ناشناخته ایران را برشمارد، هنوز هم با گذشت سال‌ها کسی از این نقاط دیدن نکرده است. این مصاحبه خواندنی را که در اواخر کتاب به چاپ رسیده باید مکرر خواند تا گوشه‌های ناشناخته ایران و طبیعت زیبا و متنوع آن شناخته شود.